

از پاسخ‌های مشروطه خواهان به مشروعه طلبان

نویسنده: اکبر ثبوت

<http://www.mojahedin-enghelab.net/ShowItem.aspx?ID=131&p=2>

عصر نو 34: بخش نخست مقاله نویسنده محترم آقای اکبر ثبوت در شماره گذشته به چاپ رسید. با سپاس از ایشان، در این شماره بخش دوم این مقاله را تقدیم خوانندگان عزیز می‌کنیم: در برابر ایرادهایی که آخوند خراسانی به شیخ نوری می‌گرفت، کسانی به او گفتند: اگر شما جریان موسوم به مشروعه شیخ فضل الله را قبول ندارید، پس خودتان اقدام کنید و يك حکومت مشروعه واقعی با رهبری خودتان بر سر کار بیاورید. ایشان در پاسخ، ایراداتی را که به این پیشنهاد داشتند به تفصیل بیان کردند و گفتند که چنین اقدامی ما را در صحنه عمل با مشکلات زیادی مواجه می‌کند و به دلیل همین مشکلات، 16، 17 سال قبل، وقتی از میرزای شیرازی خواستند حکومت عرفی را ساقط کند و يك حکومت شرعی بر سر کار بیاورد او نپذیرفت.

و چگونگی قضیه این‌که: [در سال‌هایی که مبارزه با امتیاز تنباکو در جریان بود و بلکه تا مدت‌ها بعد، سه جریان قوی اهتمام داشتند که میرزای شیرازی را وادار کنند تا مرحله براندازی حکومت غیرشرعی وقت پیش برود و حکومت شرعی و اسلامی زیر نظر و بلکه با تصدی مستقیم مقام مرجعیت تشکیل بدهد. (1) جریان اول متعلق به انقلابیون مسلمان بود که سید جمال الدین اسدآبادی در راس آن قرار داشت و همان هدفی را تعقیب می‌کرد که سید در نامه‌های خود به میرزای شیرازی و علمای دیگر، صریحاً با آنان در میان گذاشت و عبارت بود از استقرار يك حکومت شرعی که تمام عملکردهایش همانگونه باشد که در کتاب الله و سنت رسول (ص) آمده است و ائمه دین بیان کرده‌اند و علمای امت پذیرفته‌اند. جریان دوم متعلق به متجددان بود که رهبر آن میرزا ملکم خان، علی‌رغم سوابق خود، پس از وداع با مرحله همکاری با حکومت ناصری، در خط مبارزه با حکومت افتاد و از امتیازاتی که به اجانب داده می‌شد به سختی انتقاد می‌کرد و تا جایی پیش رفت که بارها درخواست تشکیل حکومت شرعی اسلامی با تصدی مستقیم مقام مرجعیت را مطرح کرد و نظریه ولایت فقیه را که صدسال قبل، مرحوم نراقی برای علما و با زبان علما مطرح کرده بود و نه برای عامه، و با زبان عامه و هیچ طرح اجرایی و عملی هم برای آن نداده بود و هیچ وقت هم درصدد سرنگون کردن حکومت وقت برای استقرار حکومت فقیهان برنیامده بود، بلکه از حاکم غیرشرعی عصر خود نیز جز در مواردی استثنایی، حمایت و تأیید و ستایش می‌نمود، ولی ملکم نظریه ولایت فقیه را با زبان عامه و برای عامه و در سطحی گسترده مطرح کرد و آن را به صورت حربه‌ای کوبنده برای نبرد با حکومت غیرمشروعه وقت یعنی حکومت ناصرالدین شاه درآورد؛ و برای اولین بار نظریه ولایت فقیه را از شکل يك نظریه صرف خارج کرد و طرح عملی و اجرایی برای آن ارائه داد. به این صورت که صریحاً اظهار داشت بالاترین مرجع دینی وقت یعنی میرزای شیرازی که او را امام شرعی امت می‌خواند، باید در راس حکومت قرار گیرد و پس از درگذشت او نیز علمای دین جمع شوند و برای جانشینی او، از میان خود يك تن را که اعلم و افضل و عادل باشد، به عنوان رئیس و بالاترین مقام حکومتی انتخاب کنند تا اداره حکومت در تحت ضوابط شرعی درآید. اما جریان سوم متعلق به شخص شاه و مجموعه حکومت بود که پس از مغلوب شدن در ماجرای تنباکو، به میرزای شیرازی نوشت: حالا که ما را زمین زدید و اقتدار خودتان را نشان دادید، بیایید و حکومت را هم از ما تحویل بگیرید و از این پس شما حاکم رسمی باشید نه ما.

در برابر این سه جریان قوی که مصراً از میرزای شیرازی درخواست داشتند حکومت را در اختیار بگیرد، و در شرایطی که با صدور حکمی از ناحیه میرزا، حتی زنان حرم شاهي و حتی ایرانیان نامسلمان، همه از آن حکم تبعیت می‌کردند، میرزا حاضر نشد در راس حکومت قرار بگیرد و چرا؟ چون می‌دانست که اگر دست به چنین اقدامی بزند، مقام مرجعیت و بلکه اصل دین با مشکلات عدیده لاینحلی مواجه خواهد شد.

پس از توضیحات آخوند خراسانی در این باره، از ایشان سوال شد: اگر چنین است که شما و میرزای شیرازی می‌فرمایید، پس چرا مرحوم محقق نراقی آن همه صغری و کبری چید تا ثابت کند که زمام امور حکومت باید در دست فقیهان باشد؟

مرحوم آخوند در پاسخ گفت: ما باید نراقی را در دو صحنه ببینیم؛ یکی در صحنه استدلال‌های فقهی او که با زبان علما و برای آنها ارائه کرده و دیگر در نوشته‌ها و سروده‌هایش به زبان عامه و برای عامه که در دو اثر معروف خود معراج السعاده و مثنوی طاق‌دیس عرضه کرده. او در صحنه اول طرفدار تفویض حکومت به طبقه روحانی است و در صحنه دوم، درباره همان کسانی که می‌گوید حکومت باید در دست آنها باشد، طوری قضاوت می‌کند که صلاحیت آنها نه فقط برای تصدی حکومت زیر سوال می‌رود، بلکه برای مشاغله هم که بالفعل در اختیار آنها بوده و هست – یعنی پیشنمازی، واعظی، ترویج علوم و معارف دینی، قضاوت، مفتی‌گری

و غیراینها شایستگی آنها مورد تردید قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر: ما از محقق نراقی دوگونه برخورد با روحانیان سراغ داریم که کاملاً متناقض‌اند:

1- اعتقاد به لزوم تفویض حکومت به روحانیان

2- تخطئه سرسختانه اکثریت روحانیان چه به دلیل (به قول خودش) ناآگاهی آنان از معارف لازمه و چه به دلیل اخلاق و کردار آنان که به نظر وی نکوهیده و ناپسند بوده است.

این دو گونه برخورد متناقض با روحانیان از جانب نراقی، به عقیده من (یعنی آخوند خراسانی) توجیهش آن است که نراقی مردی ظلم ستیز و مدافع حقوق مظلومان بوده و هر حاکمی که شاه وقت برای کاشان (وطن نراقی) می‌فرستاد، اگر بر مردم ستم می‌کرد، نراقی به مقابله با او برمی‌خاست و بارها حاکم ظالم را از شهر اخراج کرده تا جایی که بر سر این قضیه، شاه بر او خشم گرفت و او را احضار نمود و شدیداً مورد عتاب قرار داد که چرا در کار حکومت اخلال می‌کنی؟ و نراقی در پاسخ او گفت: اصلاً حکومت متعلق به ماست و هر وقت لازم باشد، همانطور که حاکم اعزامی از جانب تو را از شهر بیرون کردم، خودت را هم از مملکت بیرون می‌کنم. بعد خواست شاه را نفرین کند که شاه دید نزدیک است کار به جاهای خطرناک بکشد و در مقام عذرخواهی برآمد تا کدورت از میان رفت.

بنابراین مقدمات، نراقی طرح ولایت فقیه را در کتاب عربی خود برای علما ارائه کرده تا خود او وفقه‌های صالح آن را به صورت حربه ای بالای سر حکام ظالم نگه دارند که آنها حساب کار خودشان را بکنند و بدون آن‌که از این حربه و سلاح برای تشکیل حکومت استفاده شود، با تهدید حکام ظالم به وسیله آن، از گسترش دامنه ظلم و فساد جلوگیری شود؛ و اگر این توجیه را نپذیریم، چگونه معقول است که نراقی مردم را به قبول حکومت کسانی بخواند که اکثریت آنان را به لحاظ علمی و اخلاقی و تدین، فاقد صلاحیت‌های لازم قلمداد می‌کند؟ باری با همین مقدمات بود که مرحوم آخوند خراسانی از تشکیل حکومت دینی ابا داشت و با این‌که مبارزه برای محدود کردن دایره ظلم، تقلیل فساد، اصلاح امور و گسترش دامنه عدل را وظیفه حتمی و قطعی همه مسلمانان و خاصه روحانیان می‌شمرد از این که در راس حکومت قرار گیرد پرهیز می‌کرد. اکبر ثبوت

پی‌نوشت‌ها:

1- در گفتاری که در نشریه وکالت (ش 27-28، ص 9-57) به همین قلم منتشر شد، اسناد مربوط به اقدامات این سه جریان ذکر شده است.

<http://www.mojahedin-enghelab.net/ShowItem.aspx?ID=131&p=2>